

نوشته: پرفسور موریس دوورژه ترجمه: دکتر ابوالفضل قاضی

«جامعه‌شناسی سیاسی»

احزاب سیاسی و گروه‌های ذی نفوذ

احزاب و گروه‌های ذی نفوذ سازمان‌هایی اصلی هستند که در پیکارهای سیاسی مبارزه میکنند. سازمان‌های دیگری نیز وجود دارند: مثل وسائل خبری (روزنامه‌ها، تأسیسات فرستنده رادیو و تلویزیون و جز اینها) ولی میتوان آنها را به تعبیر دیگر بمشابه گروه‌های ذی نفوذ تلقی کرد. احزاب سیاسی و گروه‌های ذی نفوذ به آسانی از یکدیگر باز شناخته میشوند، با وجود آنکه سازمان‌های بینا بینی نیز وجود دارند (برخی از احزاب بر پایه گروه‌های ذی نفوذ قرار دارند: مثلاً حزب کارگر انگلیس از سندیکاها، اصناف، تعاونی‌ها و غیره ترکیب یافته است. گاهی بعضی از گروه‌های ذی نفوذ همچون احزاب عمل میکنند: مثلاً اتحادیه دفاع از نعمت کاران و یازرگانان پوژاد^(۱) هنگامی که در انتخابات تقنینی ۱۹۵۶ نامزدهائی معرفی کرد). دو خصالت اساسی، تقریباً همیشه تمایز میان احزاب سیاسی و گروه‌های ذی نفوذ را ممکن میسازد: از یک سو شکل مشارکت آنان در پیکارهای سیاسی از سوی دیگر طبیعت همبستگی‌هایی که هر کدام از این دو، بر آن استوارند.

دروغله اول، هدف مستقیم احزاب سیاسی فتح قدرت یا شرکت در اجرای آن است؛ احزاب سیاسی در پی آنند تا کرسیهای انتخابات را بچنگ آورند، دارای مابندگان و وزرائی باشند و حکومت را بدست گیرند. برعکس، گروه‌های ذی نفوذ هیچ وجه چشم طمع بدان اندوخته‌اند که خود قدرت را بدست آورند یا در اجرای آن

شرکت کنند ، بلکه برآن سرند تا بر زمامداران نفوذی داشته باشند و بر آنها « فشار » وارد کنند . نام آنها نیز از همین جا ناشی میشود .

در وهله دوم ، احزاب سیاسی به نوعی همبستگی عمومی تکیه دارند و گروههای ذی نفوذ بر همبستگی های خاص . منظور ما این است که احزاب در چهار دیوار جامعه کل عمل میکنند ، جامعه ای که هر فرد بعنوان شهروند بدان تعلق دارد ، شهروندی که یا تأسیسات اصلی جامعه را می پذیرد (مبارزه در رژیم) یا اینکه با آنها در تناقض است (مبارزه با رژیم) . برعکس ، گروههای ذی نفوذ برای دفاع از منافع خاصی عمل میکنند : وابستگی به آنان به عنوان کارگر ، ورزشکار ، دشمن بمب اتم ، جوان ، زن ، کاتولیک و نظائر آن انجام میدهد ، نه بعنوان شهروند . گروههای ذی نفوذ ، بدین سوال ، دارای خصیلت تشکیلات صنفی بمعنائی هستند که ما به این کلمه داده ایم . دکتربین های صنفی که در سالهای ۱۹۳۰ رواج داشتند ، میخواستند عملاً مجالسی در چهار چوب گروههای ذی نفوذ را جایگزین مجالس انتخابی در چهار چوب احزاب سیاسی کنند . شورای اقتصادی و اجتماعی کنونی فرانسه مجلسی از این قبیل است .

باید اضافه کرد که اگر مفهوم حزب سیاسی نسبتاً دقیق است ، مفهوم گروه ذی ذنفوذ دارای دقت بسیار کمتری است . میتوان احزاب سیاسی موجود در یک کشور را بر شمرد ولی اینکار را نمی توان در باب گروههای ذی نفوذ انجام داد . بالاخره کلیه احزاب ، تشکیلات تخصصی ای در پیکار سیاسی هستند که نقش آنها بعنوان حزب ، فعالیت انحصاری یا پایه ای در این پیکار است . برعکس ، در میان گروههای ذی نفوذ باید دو مقوله را از یکدیگر متمایز ساخت : برخی از آنها سازمان هایی هستند که هدف انحصاری یا پایه ای آنان نفوذ بر قدرت است و برخی دیگر تشکیلاتی که نفوذ آنها بر قدرت به گونه فرعی و ثانوی و گاهگاه انجام میشود و فعالیت اساسی و عمقی آنان سیاسی نیست . بدین ترتیب ، هر اتحادیه ، هر گروه بندی میتواند صفت گروه ذی نفوذ را در قلمرو ویژه ای برای دفاع از منفعتهای خاصی (مثلاً

یک جمعیت نشر موسیقی بمنظور تحصیل درآسد لازم برای کنسرت‌ها) در برابر دولت بخود بگیرد.

فصل اول

احزاب سیاسی

احزاب سیاسی، همزمان با آئین‌های انتخابی و پارلمانی زاده شدند و توسعه یافتند. اینان، در آغاز، زیر عنوان کمیته‌های انتخابی ظاهر شدند و مأموریت آنان در عین حال سپردن سرپرستی معتمدان به یک نامزد انتخابی و گردآوری اعتبارات لازم برای مبارزه در انتخابات بود. همچنین در چهارچوب مجالس مقننه نیز گسترش گروه‌های پارلمانی که نمایندگان یک گرایش واحد را بمنظور اقدامی مشترك جمع میکرد دیده میشد. این نزدیکی نمایندگان در سطح بالا طبعاً منجر به این میشد که کمیته‌های انتخابی آنان، در پایه، اقدام به اتفاق کنند. بدینسان نخستین احزاب سیاسی بوجود آمدند. در ایالات متحده آمریکا، لزوم توافق در سطح ملی برای انتخاب یک نامزد ریاست جمهور و سپس انجام یک مبارزه انتخابی در چهارچوبی عظیم، یعنی تعیین تعداد بسیاری از نامزدها در سطح محل برای انجام وظایف متعدد انتخابی به احزاب چهره خاصی بخشید: ولی این چهره همیشه ه انتخابات ارتباط فراوانی دارد.

با این حال، احزاب سیاسی بعداً توسط رژیم‌های سیاسی بی‌انتخابات و بی‌ارلمان یا توسط رژیم‌هایی که دارای شبه انتخابات یا شبه پارلمان بودند یا اینکه یک نامزد تنها در برابر آراء رأی دهندگان قرار میگیرد یا حزب واحدی کلیه کرسیهای نمایندگان را اشغال میکند، مورد استفاده قرار گرفتند. در این جا نظام‌های حزب واحد باز شناخته میشوند: اصطلاح حزب واحد بطور عجیبی متناقض است زیرا در اینجا حزب (پارتی) از ریشه Pars ادعای بیان یک ملت کامل را دارد. حتی در این چهارچوب تغییر شکل یافته، پیدائی احزاب به توسعه انتخابات

و پارلمان وابسته است: حزب واحد، بطور مشخص وسیله‌ای برای یک دیکتاتوری است تا ظواهر آئین‌های انتخاباتی و پارلمانی را پی‌ریزی کند و بخود رویه‌ای دمکراتیک ببخشد. دیگر اینکه بنظر میرسد که سرزمیان رژیم‌های حزب واحد و رژیم‌های چند حزبی همیشه بطور مشخص تعیین نشده است.

بخش I - ساخت‌های احزاب سیاسی

در نیمه اول قرن نوزدهم، هنگامیکه از احزاب سخن میگفتند، اساساً بیشتر منظور مسلک‌ها بود تا انسانهایی که خود را متعلق به این مسلکها میدانستند. با مارکس Marx و لنین Lenine برزیر بنای اجتماعی تکیه شد: احزاب همچون طریقه‌های بیان طبقات، در زندگی سیاسی بشمار می‌آیندند. استروگورسکی Ostrogorski، را برتومایکلز Roberto Michels نویسنده‌گان آمریکائی سالهای ۲۰-۴ و خود ما بیشتر بر ساخت‌ها انگشت نهادیم و در احزاب، بویژه، جنبه «ماشین» تشکیلات و «دستگاه» را مورد ملاحظه قرار دادیم. از سوی دیگر، بزحمت شروع بمطالعه تصویری که هوادار حزب از حزب خود دارد بمعنای وابستگی وطبیعت رشته تعلق وی بحزب میشود. و بالاخره مطالعات اخیر در باب مسئله اخذ تصمیم بیشتر بر آنچه که احزاب انجام میدهند تکیه میکنند تا آنچه که احزاب واقعاً هستند. بیشتر بر استراتژی آنها تا بر تشکیلات آنها عنایت شده است.

مسلک‌ها، زیر ساخت‌های اجتماعی، ساخت، تشکیلات، «مشارکت»، استراتژی: این نقطه نظرهای گوناگون باید برای تحلیل تمام عبار احزاب مورد توجه قرار گیرند. اگر این احزاب بعنوان تشکیلات مطالعه میشوند نه از باب آن است که جنبه‌های دیگر آنها اهمیت کمتری دارند. در واقع، فقط تحلیل احزاب بر تشکیلات استوار است ولی ارتباط میان تشکیلات و سایر عناصر این پدیده اجتماعی که احزاب سیاسی باشند مورد پژوهش قرار میگیرد. از زاویه ساختی، باید تشکیلات درونی احزاب را با آنچه که میشود تشکیلات «برونی» آنان نامید متمایز ساخت، یعنی

روابط میان احزاب موجود در یک ملت. برای این تشکیلات برونی اصطلاح «نظام احزاب» پیشنهاد شده است.

۱- تشکیلات درونی احزاب

در این مورد یک تمایز اساسی وجود دارد. تمایز احزاب خواص و احزاب عوام (توده) که در سال ۱۹۵۱ توسط ما عنوان شده و امروزه بصورت تقریباً عمومی پذیرفته گردیده است. ولی بهیچ وجه نباید در باب اهمیت آن اغراق روا داشت زیرا بین این دو مقوله، انواع بینابینی وجود دارد مانند احزاب «غیر مستقیم».

الف: احزاب خواص

در مورد احزاب خواص باید دو نوع کاملاً متفاوت را از یکدیگر مشخص کرد: نوع اروپائی و نوع امریکائی.

(الف) نوع اروپائی

احزاب محافظه کار، آزادمنش و رادیکال اروپائی فعلی، در مجموع، ساختی را که در قرن نوزدهم بخود داده‌اند حفظ کرده‌اند: اینان نوع تمام عیار احزاب خواص را تشکیل می‌دهند.

۱- ساخت پایه‌ای

هدف احزاب خواص، گردآوری تعداد هرچه بیشتر اعضاء نیست بلکه جمع کردن سرشناسها است. کیفیت برای آنها اهمیت بیشتری از کمیت دارد. این سرشناسها خواه بعلت حیثیت که به آنان نفوذ اخلاقی می‌بخشد، خواه بعلت ثروت آنها که کمک برای تأمین هزینه مبارزات انتخاباتی را ممکن می‌سازد، از طرف احزاب خواص مورد جستجو هستند. این افراد در کمیته‌های محلی، منطبق با حدود حوزه‌های انتخاباتی گردآوری میشوند. تشکیلات درونی این کمیته‌ها تا اندازه‌ای ضعیف است. تعداد اندک اعضای آنها ساخت مستحکم را نیاز ندارد. خود مختاری آنان بسیار

زیاد است. بنا بقاعده کلی، سازمانهای مرکزی حزب هیچگونه اقتداری بر آنها ندارند. با این حال در بریتانیای کبیر، تشکیلات احزاب محافظه کار و آزادمنش از قرن نوزدهم به بعد، از جاهای دیگر متمرکزتر بود. در کشورهای دیگر گرایش کنونی در همین جهت به پیش میرود.

۲- گروههای پارلمانی

در مورد تشکیلات و نقش گروههای پارلمانی همان تفاوت، انگلستان و سایر ملل را از یکدیگر جدا میکند. همه جا مجلسیان نقش رهبر بازی میکنند: اینان رؤسای واقعی این احزاب خواص سنتی هستند، هر چند که برخی از اعضاء حزب اقتدار آنان را مورد ایراد و رد قرار دهند. ولی در لندن، مجلسیان خود بطریق مستحکمی متشکل هستند. انضباط در رأی در کلیه رأی گیریهای مهم به آنها تحمیل میشود. اقتدار رهبر گروه مورد اعتراض و رد نیست. در جاهای دیگر نه انضباط رأی وجود دارد و نه رهبری با اقتدار تضمین شده. گفتیم که این اختلاف بسیار اساسی است: بگونه‌ای که حتی ساخت رژیم‌های سیاسی را در گون میکند. تمایز میان احزاب «انعطاف پذیر» (بدون انضباط رأی) و احزاب «انعطاف ناپذیر» (با انضباط رأی و عموماً با تمرکز بسیار زیاد) بهمان گونه مهم است که تمایز میان احزاب خواص و احزاب عوام: اگر تقریباً کلیه احزاب عوام انعطاف ناپذیرند و غالب احزاب خواص انعطاف پذیر، بریتانیای کبیر مثال احزاب خواص انعطاف ناپذیر را ارائه میدهد (اعم از محافظه کار و آزادمنش).

۳- از قرن نوزدهم تا قرن بیستم - ساخت این احزاب خواص از نوع سنتی آن با ساخت دولت آزادمنش که بر انتخابات محدود یا در آغاز انتخابات عمومی تکیه داشت و رأی دهنده اعتماد خود را به نخبگان اجتماعی سنتی حفظ میکرد، انطباق دارد.

معدالک این ساخت در برابر تحول به سوی دموکراسی به بهای تغییرات کوچکی چند مقاومت کرد. پیدائی احزاب عوام، احزاب خواص را فراوان و ادار

کرد تا از آنها تقلید کنند. بطور کلی این اقدامات شکست خورد. با وجود قبول مکانیسم های شکلی قبول عضو، مردم در مقابل تشکیلات فرتوت احزاب خواص سرگران کردند. لذا کمیته های سرشناسان که در اطراف شخصیت های پارلمانی تشکیل یافته بود بازی نقش مهم و اساسی خود را ادامه دادند. با این وصف، تحول فنون تبلیغات در برخی موارد موجب شد که شمار اعضای حزب را هنگام انتخابات افزون کند (مثلاً برای «سخنگو» یا Canvassing انگلوساکسن) ولی از صدها هزار و حتی میلیون ها قبولی منظم و مداوم عضو که احزاب سوسیالیستی یا کمونیستی را انگشت نما میکند، این احزاب بسیار دور ماندند.

ب - نوع آمریکائی

در ایالات متحد امریکا که احزاب خواص رقابت احزاب عوام را نشناخته اند، زیرا اینان در کشور امریکا توسعه ای نداشته اند (پدیده استثنائی) دگرگونی عمیقی در ساخت های این احزاب بوجود آمد.

۱- تأثیر نظام انتخابات «ابتدائی»

در ابتدای قرن، استقرار تدریجی نظام «انتخابات ابتدائی» یعنی نوعی پیش رای که مجموع شهر وندان برای تعیین نامزدهای احزاب دعوت میشوند تا از میان آنان بعداً در انتخابات بمعنی اخص کلمه گزینشی بعمل آورند، موجب شد که چهار چوب تنگ کمیته های سرشناسان را بشکنند. در انتخابات «ابتدائی» به اصطلاح «بسته» که انتخاب کنندگان از پیش بعنوان جمهوری خواهان یا دمکرات ها اسم نویسی میکنند و در نتیجه کارتی را که با آن اجازه میدهد تا نامزد حزب خود را تعیین کنند، دیده میشود که نوعی مکانیسم وابستگی بسیار متفاوت با احزاب عوام اروپائی پیدا میشود ولی از جهات گوناگون واقعی است. این نظام خود مانعی در راه استقرار احزاب عوام اروپائی است: زیرا که توسط مقررات انتخابات ابتدائی تعیین نامزدهای حزب توسط اعضای آن یا نمایندگانشان، ممنوع است.

۲- کامل بودن تشکیلات

در عین حال که «انتخابات ابتدائی» کمیته‌ها را و اسیداشت تا نفوذ توده‌های انتخاباتی را بپذیرند، لزوم تبلیغات، احزاب آمریکائی را وادار به برپا کردن یک نظام بسیار متکامل برای قالب بندی رأی دهندگان در سطح حوزه‌های کوچک پایه میکرد (Precincts که تا . . . رأی دهنده را گرد می‌آورد). در رأس هر کدام از این حوزه‌ها، یک عضو مطمئن بنام کاپتن Captain تماس منظمی میان احزاب و رأی دهندگان برقرار میکند، بجای اینکه خود را محدود به این کند که در لحظه انتخابات با آنان تماس بگیرد. چنین بنظر میرسد که در مورد طبیعت و نقش Captain تحولی در حال انجام است. در گذشته اینان با انجام خدمات جزئی، رشته‌های وابستگی را از پایه منافع سادی و یک نوع پایا پائسی شبه تجاری، بیشتر از یک وفاداری سیاسی توسعه میدادند ولی بنظر می‌آید که مسئله وفاداری سیاسی در سالهای اخیر در عین اینکه مشاغل Captains بیش از پیش توسط زنان، که به اقدامات اجتماعی علاقه دارند، اشغال شده است، دارای اهمیت بیشتری گردیده است. این تحول مضاعف، احزاب آمریکائی را به احزاب عوام تغییر نداده است. این احزاب، همان احزاب خواص اند که در آن دستورالعمل‌های اساسی سرشناسان که بطریق دموکراتیک تعیین نشده‌اند، صادر میشود. ولی اینان تماسی را که با رأی دهندگان برقرار کرده‌اند دقیق‌تر و منظم‌تر از تماس احزاب خواص اروپائی است. دیگر آنکه یک تا روپود بسیار قوی‌تر و تشکیلات بسیار مستحکم‌تری را توسعه بخشیده‌اند: انضباط کاپتن‌ها نسبت به کمیته محلی زیادتر است.

ولی باید گفت که این انضباط تا رأس سلسله مراتب نمیرسد: یعنی در سطح محلی بسیار نیرومند و در سطح دولت‌ها ضعیف‌تر و در سطح ملی عملاً معدوم است. علی‌الخصوص که احزاب آمریکائی هرگز نتوانستند (و یا نخواستند) یک انضباط رأی در گروه پارلمانی خود درکنگره برقرار کنند. اینان احزاب انعطاف پذیر بمعنائی هستند که ما به آن‌ها داده ایم.

ب - احزاب عوام

تکنیک احزاب عوام بیشتر از نیم قرن است که توسط نهضت‌های سوسیالیستی خلق شده است. این تکنیک، سپس بوسیله احزاب کمونیست، احزاب فاشیست و اخیراً توسط احزاب کشورهای کم توسعه گرفته شده است. برخی از احزاب دمکرات مسیحی نیز از احزاب عوامند (حال آنکه برخی دیگر نظیر M.R.P.^(۱) فرانسه در مقوله احزاب خواص باقی میمانند) ولی ساخت آنها بطور کلی اصیل نیست زیرا با الگوی احزاب سوسیالیست ساخته شده‌اند.

۱- نوع سوسیالیستی

در آغاز، فن احزاب عوام شیوه‌ای است بمنظور ایجاد امکان تأمین هزینه‌های انتخابات توسط نامزدهای کارگری که در آن زمان بمشابه انقلابی تلقی میشدند و در نتیجه نمیتوانستند به پشتیبانی مادی بانکداران، صاحبان صنایع، بازرگانان، مالکان بزرگ که هزینه‌های تبلیغاتی نامزدهای آزادمنش یا محافظه کار را تأمین میکردند، امیدوار باشند.

الف - دید مالی و دید تربیتی

در بریتانیای کبیر، تأمین هزینه‌ها توسط سندیکاها یا اصناف موجب تولد احزاب غیر مستقیم شد (رجوع شود به صفحه ۳۶۸). در آلمان که سندیکاها ضعیف‌تر بودند و در فرانسه که نسبت به اقدام سیاسی بی‌اعتمادتر بودند، چنین ساختی قابل پیش‌بینی نبود. بنابراین، چنین تصور شد که در حزب مستقیماً بزرگترین توده ممکن اعضاء را بطور دائمی بسیج کنند و آنها را وادار نمایند که حق عضویتی منظم (سالانه) حتی ماهانه برای تغذیه صندوق انتخابات بپردازند.

لذا چون اینکار را نمیشد توسط چند مشارکت مالی هنگفت سرشناسان ، همانگونه که در احزاب خواص مرسوم است ، عملی کرد ، لذا توسط مجموعه‌ای از حق عضویت‌های کوچک که توسط شهروندان ساده پرداخت میشد این تغذیه انجام گرفت .

البته تنها دید مالی مطمح نظر نبود . همچنین خواست این بود که نامزدهای حزب ، دیگر در حلقه تنگ و محدود یک کمیته کوچک تعیین نشوند . سازمان‌بندی انتخابات دمکراتیک اعضا در درون کنگره‌های محلی یا ملی که نامزدهائی تعیین و حزب را رهبری کند (هدفی تقریباً نزدیک به اهداف «انتخابات ابتدائی» آمریکائی با وسائل دیگر در اینجا تحقق می‌یابد) از اینجا آب می‌خورد . در عین حال اجتماعات منظم بخش‌های حزب ، چهره نوعی «کلاس شبانه» سیاسی که هدف آن تربیت اجتماعی توده‌های مردم و ایجاد امکانات برای آنان ، بمنظور اینکه حقوق خود را بطور کامل به اجرا گذارند بخود میگرفت .

ب- پایگاه اجتماعی

بنظر میرسد که ارتباطی کمابیش کامل میان این ساخت جدید احزاب و تحول پایگاه اجتماعی آنان وجود دارد . احزاب خواص سنتی با تعارض میان اشرافیت و بورژوازی انطباق داشتند : طبقاتی کم جمعیت که سرشناسان کاملاً آنرا تجسم می‌بخشیدند . کوچکی احزاب مبین محدودیت میدان سیاست و طبیعت عمیق یک نوع دمکراسی بود که قسمت اعظم مردم عملاً از آن خارج بودند . برعکس احزاب عوام ، با گسترش دمکراسی که تقریباً مجموع مردم را دربر میگیرد ، انطباق دارند . این مردم واقعاً نمیتوانند حقوق خود را بمرحله اجرا بگذارند مگر آنکه خود را محدود به آن نکنند که هر چهار یا پنج سال یکبار رأی بدهند ، بلکه واقعاً بطور مداوم در اداره امور دولت مشارکت کنند . این امر از خلال تشکیلات جدید احزاب ممکن است .

قالب بندی مداوم صدها هزار انسان حتی میلیون ها نفر (از ۱۹۱۳ ، سوسیال دموکراسی آلمان از سرز یک میلیون عضو گذشت) اما وصول منظم این نوع مالیات طرفداران که حق عضویت باشد ، موجب بروز یک تشکیلات اداری بسیار مستحکم تری از تشکیلات احزاب خواص شد . لذا توسعه تدریجی یک دستگاه پیچیده و با سلسله مراتب و تشکل یک گروه «رهبران داخلی» که وضع اعضای پارلمان را تضعیف میکرد از اینجا ناشی میشد . در احزاب خواص ، اعضای پارلمان بدون برخورد با مخالفت جدی فرمان میراندند . دکتربین انقلابی احزاب سوسیالیستی طبعاً آنان را بسوی شک و تردید به محیط پارلمانی و خطر فساد در نمایندگان کارگران ، سوق میداد : اصل تبعیت شدید اینان از رهبران داخلی که توسط اعضای حزب برگزیده شده اند ، از اینجا ناشی میشد .

از دیدگاه جامعه شناسی ، تعارض میان دو گروه از رؤساء جالب است ، زیرا این امر تعارض دو اجتماع پایه ای را نشان میدهد : اجتماع اعضای حزب که رهبران داخلی را انتخاب میکنند و اجتماع رأی دهندگان که نمایندگان را برمیگزینند . اعضای حزب که از رأی دهندگان دارای جنبه بیشتر «طرفداری» هستند البته سخت گیرتر میباشند . ولی تحول احزاب سوسیالیستی بسوی سوسیالیسم دموکراتیک و همگونی تدریجی آنان در نظام های پارلمانی داده های قضیه را تغییر داده است . یعنی با قبول ارزشهای پارلمانی طبعاً بسوی اولویت دادن به کسانی که تجسم بخش آن یعنی نمایندگان میباشند ، سوق داده شدند . برعکس ، در احزاب کمونیستی یا فاشیستی که این ارزشها همیشه مورد قبول نیستند ، اعضای پارلمان پیوسته تابع رهبران داخلی که حیثیت اساسی به آنان تعلق دارد میباشند .

۲ - نوع کمونیست

نخستین احزاب کمونیستی غربی که از انشعاب در داخل احزاب سوسیالیست زاده گردیدند بر اساس الگوی این احزاب ساخته شدند . ولی تصمیم کمیترا (۱)

در سال ۱۹۲۴ قبول ساخت‌های حزب کمونیست شوروی را بر آنها تحمیل کرد. این احزاب که شدیداً زیر تأثیر اقدامات زیر زمینی که قبل از سال ۱۹۱۷ به بلشویکها تحمیل شده بود، قرار گرفته بودند، خویش را برای قالب بندی در عین حال انعطاف پذیر و مستحکم توده‌های عظیم انسانی بسیار قاطع نشان دادند. احزاب کمونیست از کلیه احزاب دیگر متشکل ترند و این عامل فنی نباید در توجیه موفقیت آنان از یاد برود.

I - عامل پایه : سلول

نخستین اصالت احزاب کمونیست به عامل پایه آنان مربوط است. احزاب کمونیست مانند احزاب سوسیالیست و برخلاف احزاب خواص در پی جذب تعداد فراوانی عضو هستند؛ ولی آنها را بهمان طریق احزاب سوسیالیست در سطح ملی توزیع نمیکنند. بجای آنکه، آنان را بر حسب اقامتگاه خود گروه بندی کنند، این اعضاء بر اساس محل کار خود گروه بندی میشوند: بدینسان «سلولهای مؤسسه‌ای» (کارخانه، کارگاه، مغازه، مدرسه و جز اینها) بجای کمیته‌ها و بخشهای محلی قرار میگیرند. امتیاز این نظام مضاعف است. نخست، تماس میان اعضاء این اجتماع پایه، مستمرتر و مستحکم تر است: بطور روزمره هنگام ورود و خروج از کار یکدیگر را می‌بینید، هر روز میتوانند دستورالعملهای حزب را دریافت کنند و خود را با آنها منطبق سازند. از سوی دیگر، مسائل مؤسسه و کار برای گفتگوهای داخل سلول، خوراک فراهم میکنند. با وصل کردن این مسائل به سیاست عمومی به آنها یک زمینه محسوس می‌بخشند، هر یک از اعضاء را او میدارند تا اهمیت و معنی عضویت خود را لمس کند.

همبستگی‌های کار از همبستگی‌های محلی یا شهری مستحکم تر است: لذا اعضاء گروهی را که بر اساس آنها مبتنی باشد، بهتر نگاه میدارد. البته در احزاب کمونیست، در کنار سلولهای مؤسسه‌ای سلولهای محلی نظیر (سلولهای روستائی،

سلولهاییکه که کارگران پراکنده را مجتمع میسازند و نظائر آن دیده میشوند: ولی اینان تا حدودی خصیصه «رسوبی» خود را حفظ کرده اند. حتی هنگامی که تعداد این سلولها از سلولهای مؤسسه ای بیشتر است، معذالک اینان مهتر پنداشته میشوند. یکی دیگر از مشخصاتی که سلول کمونیستی را از سلول سوسیالیستی تفاوت میبخشد، عبارت است از یک اجتماع کوچکتر. هر بخش میتواند صدها یا که هزارها نین عضو را (در شهرها) مجتمع سازد. برعکس، سلول، بطور عادی فقط چند ده نفر را جمع میکند. هنگامیکه یک سلول زیادی بزرگ باشد، بمحض آنکه بتوان یک «دبیر» خوب برای سلول جدید پیدا کرد آنرا بدو سلول تقسیم میکنند. البته همبستگی در درون یک گروه کوچک هم آهنگ از یک گروه وسیع تر و نا هم آهنگ تر نوی تر است.

II - تمرکز و مسلک

احزاب کمونیستی بطریق اقتداری و متمرکز، متشکل شده اند. البته رهبران ظاهر انتخابی هستند ولی انتخابات مانند غالب احزاب جنبه تصویبی دارد. در عمل، مرکز در انتخاب رهبران نقش اساسی ایفاء میکند. تصمیمات، توسط مرکز گرفته میشوند و نقش رؤسای محلی اجرای این تصمیمات است. قدرت از بالا به پائین فرود میاید و به بالا نمیرود. با این حال، کمونیستها، این مرکزگرایی را «دمکراتیک» میخوانند، برای آنکه گفتگوهای وسیعی تا آنجا که ممکن است، اید در کلیه سطوح قبل از اخذ تصمیم، انجام شود تا مرکز که باید برای حفظ تماس با پایه آنها را در نظر بگیرد، روشن شود. در عمل، گفتگو در سطح سلولها ایفی هستند.

در عصر استالین، این گفتگوها، بتدریج و کم کم که به رأس سلسله مراتب زدیک میشدیم کم اهمیت تر میشد تا جائیکه در قله، سلسله مراتب کاملاً ازین بیرفت. اطمینانی نیست که این عادت کاملاً از میان رفته باشد. بنظر میرسد

که تفاوت‌هایی، در این باب، میان احزاب گوناگون کمونیستی وجود داشته باشد. بالاخره نمیتوان نقش اساسی را که دکتربین در داخل احزاب کمونیست ایفا میکند از یاد برد. البته احزاب، کم و بیش به یک مسلک بستگی دارند، حتی احزاب فاشیستی که سعی میکنند آنرا انکار نمایند. ولی در هیچکدام آنها، مسلک دارای این چنین اهمیتی نیست در هیچکدام آنها مسلک اینقدر بستگی نزدیک با عمل ندارد. هیچ حزبی آنقدر بر آن سرنیست که به اعضاء خود تعلیمات نظری دهد. هیچکدام این اندازه کوشش نمی‌کنند تا استراتژی عملی خود را توسط اصول دکتربین توجیه کنند.

در هیچکدام آنها گفتگوهای مسلکی دارای چنین مقام بزرگی نیستند: این امر بدون نوعی آموزش مدرسی که طبعاً اغلب سنگینی میکند انجام پذیر نیست و تفسیر نویسندگان مارکسیست گاهی بدعواهای مربوط به علم الهیات در قرون وسطی شباهت دارد. هر نظام فرهنگی در این باب نقائصی دارد، بویژه هنگامیکه این نظام شروع به سفت و سخت شدن میکند، جامعه شناس هم که مارکسیسم را یک نظام فرهنگی میدانند. با این عنوان قالب کمونیستی از آن سایر احزاب کامل تراست:

۳- نوع فاشیستی

در باب احزاب فاشیستی بسیار گفته شده است که در پی تقلید از فنون کمونیستی بوده‌اند: موسولینی غالباً چنین ادعائی داشت و نظریه سازان مدرن «جنگهای روانی» که میگویند از مائوتسه تونگ الهام گرفته‌اند، راهی تقریباً سنتی در پیش گرفته‌اند. با این وصف نباید در مورد رشته‌های پیوستگی این دو راه غلو سپرده شود. احزاب فاشیستی دارای ساختمانی انعطاف ناپذیر، تمرکزی بسیار شدید و نظام ارتباطی ای عمودی هستند. نه تنها کمونیست‌ها، بلکه بسیاری از تشکیلات و احزاب دیگر خصیصه‌ای متشابه دارند. فاشیسم از کمونیسم فکرحزب واحد را بعبارت گرفته ولی آنرا بطریق متفاوتی بکار برده است. در واقع ساخت‌های

درونی این دو نوع حزب از یکدیگر بسیار دورند.

۱- خصیصه نظامی سازمان

اصالت احزاب فاشیست در این است که برای قالب بندی سیاسی توده‌ها فنون نظامی را بکار برده‌اند. بی شک، کلیه مومنین حزب جزء چریکها یا بخش حمله حزب نیستند ولی این بخش عنصر اساسی حزب را تشکیل میدهد و مابقی فقط نوعی «ذخیره» نسبت به «رزمنده» بشمار می‌آیند. پس عنصر پایه حزب، گروهی کاملاً کوچک است (در حدود ده نفر) که جمع کردن آنها در هر لحظه‌ای بمناسبت نزدیک بودن آنها بهم آسان است (در همان کوچه، در همان خانه). این گروههای کوچک، بر اساس یک پیرامید سلسله مراتب که دارای درجات متعددی مانند نظام است با یکدیگر تمییده شده‌اند. بدینسان در بخش حمله ناسیونال سوسیالیست‌ها جوخه (Schar) مرکب از ۲ تا ۱۲ نفر، بخش (Truppe) مرکب از ۳ تا ۶ جوخه، گروهان (Sturma) مرکب از ۷ بخش، دسته (Strumbann) شامل دو گروهان، هنگ (Standarte) شامل ۳ تا ۵ دسته، تیپ (Untergruppe) شامل سه هنگ، و بالاخره لشکر (Gruppe) شامل ۷ تیپ. پس برحسب احتیاج میشود ارتش کم‌و بیش متعددی در اختیار داشت تا برای نبرد گسیل شوند.

چنین نبرد سیاسی نیز، از نوع نبرد نظامی است. اعضاء ارتش ملی فاشیستی تمریناتی شبیه به سربازان می‌بینند. لباس نظامی پوشیدن، سلام دادن، رژه رفتن، استفاده از اسلحه و جنگیدن را فرا می‌گیرند. به آنان یاد داده میشود تا در اجتماعی خرابکاری کنند یا با خرابکاران مخالف مبارزه نمایند. چگونه مرکز یک حزب یا یک سندیکارا محاصره نمایند، چگونه دشمنان را درهم بکوبند، چگونه جنگ خیابانی را رهبری کنند. یک حزب فاشیستی اساساً نوعی ارتش خصوصی است که توسط آن قدرت بزور گرفته میشود و بهمین ترتیب نیز حفظ میگردد. این ساخت با دکتورین فاشیسم بستگی دارد با دکتورینی که نخبگان را در برابر توده مردم میگذارد

و به گروه نخستین حق میدهد تا بطور طبیعی بردسته دوم فرمان برانند. برای این که این گونه فرمانروائی بمرحله اجراء درآید بایستی که سنگینی سلاح ها نیروی تعداد را خنثی کند.

۲- زیر ساخت اجتماعی

تشکیلات احزاب فاشیستی پایه اجتماعی آن را منعکس میکند. فاشیسم، تاکنون در دو گونه جامعه توسعه یافته است. از یکسو، در جوامعی که از جهت فنی بسیار پیشرفته بوده اند (آلمان ۱۹۳۳) و یک بحران اقتصادی، بورژوازی بزرگ و طبقات متوسط را از پیدائی یک رژیم کمونیست یا سوسیالیست ترسانده بود و از سوی دیگر در جوامع سنتی (اسپانیا و پرتغال) که فئودالیتته کشاورزی، از پیدائی دموکراسی وحشت داشت. ایتالیا دارای وضعی بینا بین است (در شمال نزدیک به آلمان و در جنوب نزدیک به اسپانیا و پرتغال). در هر دو مورد، یک اقلیت ممتاز، از اینکه توسط اکثریت ملت در راهی افتد که او از آن بیزار است، وحشت دارد. علیه یورش این اکثریت فقط خشونت است که میتواند سدی بوجود آورد. طبیعی است که پایه اجتماعی دکترین فاشیسم در تشکیلات آن منعکس است. البته این مانع از آن نیست که احزاب فاشیستی به تبلیغات توسل جویند. انتخابات و مکانیسمهای پارلمانی را مورد استفاده قرار دهند تا به قدرت نزدیک شوند (در عمل نازیها قدرت را بعلت بردن در انتخابات و تحریکات زیر پرده بدست آوردند) و لسی خشونت ابزار اصلی آنها را تشکیل میدهد.

ج - انواع بینا بینی (واسطه)

میتوان دو نوع سازمان بینا بینی رامیان احزاب عوام و احزاب خواص توصیف کرد.

احزاب غیر مستقیم و احزاب کشورهای کم توسعه. البته هر دوی اینها به

احزاب عوام بیشتر از احزاب خواص نزدیک هستند.

I - احزاب غیر مستقیم

نوع این احزاب رامیتوان در حزب کارگری بریتانیا یعنی در تشکیلات آغازین ۱۹۰۰ آن مشاهده کرد. این حزب بهیچ وجه وابستگان مستقیمی گرد آوری نمیکرد. کمیته‌های پایه‌ای آن از نمایندگان سندیکاها، اتحادیه‌ها، تعاونیها و اجتماعات روشنفکر (از نوع Fabian Society) که قبول کرده بودند، مشترکاً در قلمرو سیاسی عمل کنند، مشکل بود.

این کمیته‌ها نامزدها را برای انتخابات تعیین میکردند و صندوقهای تبلیغات را که برای این منظور از مشارکت هر گروه تشکیل میشد، اداره میکردند (رجوع شود به صفحه ۴۵۶).

نظام کارگری، کم‌وبیش، توسط سایر احزاب سوسیالیستی (اسکاندیناوی و بلژیکی قبل از سال ۱۹۴۰) مورد استفاده قرار گرفت. این امر، همچنین در برخی از احزاب دسکرات مسیحی (اتریشی، بلژیکی بین سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۳۶) با پایه تعاونی، که کمیته‌های طرفدار از نمایندگان سندیکاها کارگری، تشکیلات دهقانی، اتحادیه طبقات متوسط و جز اینها متشکل شده است، دیده میشود و در واقع با مکانیسم احزاب قدیمی خواص قرن نوزدهم انطباق دارد. یعنی بجای سرشناسان سنتی که بعلت شخص خود (عنوان یا ثروت) انتخاب شده باشند، کمیته‌ها از سرشناسان «شغلی» یا نمایندگان رسمی تشکیلات، ترکیب یافته‌اند.

اینان خود تعداد بیشماری از وابستگان را بدور خود گرد می‌آورند؛ بدین طریق، توده‌های مردم در این منظومه وارد میشوند ولی فقط به گونه غیر مستقیم. یعنی افراد به خود حزب نمی‌پیوندند بلکه بسازمانی پیوند می‌خورند که خود عضو جمعی حزب است. این امر از جهت طبیعت رشته تعلق با عضویت مستقیم در حزب یکی نیست. با این همه، اصلاحات قانونی که در سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۴۵ در

بریتانیای کبیر پدید آمد نشان داد که فقط یک سوم اعضای Trade - Unions از پیوستگی شخصی خود با حزب کارگرا با دارند، در صورتیکه این پیوستگی از یک تعهد فردی نوشته و کم و بیش همانند تعهدی که هنگام ورود به احزاب عوام مورد درخواست است، ناشی شود. پس اینگونه تحزب نوع بینا بینی احزاب عوام و احزاب خواص است.

II - احزاب کشورهای کم توسعه

تازگی بزرگ سالهای اخیر، پیدایش و رشد احزاب سیاسی در کشورهای کم توسعه است. در برخی احوال، این احزاب تفاوتهای اساسی با احزاب اروپائی غربی اتحاد جماهیر شوروی یا آمریکای شمالی ندارند. مثلاً احزاب کمونیست چین یا ویتنام اساساً از حزب کمونیست شوروی متفاوت نیستند (با وجود داشتن خطوط متعدد بدیع). برخی از احزاب محافظه کار یا آزادمنش، بطور غریبی با احزاب خواص سنتی که در قرن نوزدهم در اروپا دیده میشد و بر چند شخصیت سیاسی استوار بود مشابهت دارند. برعکس، برخی از احزاب چون احزاب آفریقای سیاه دارای نوعی اصالت مشخص میباشند و بنظر میرسد که نوع ویژه‌ای باشند، نزدیکتر به احزاب عوام تا به احزاب خواص.

در همه احزاب عوام رهبران، گروهی کاملاً مشخص از بقیه پیوستگان و اعضاء را تشکیل میدهند. این «حلقه درونی» در واقع اندکی به یک حزب خواص که در داخل یک سازمان عوام درآمده باشد، شباهت دارند. با این حال، حد میان این دو گروه در کشورهای توسعه یافته شدید نیست، حلقه درونی، خیلی باز است و اعضاء سطح پائین به آسانی میتوانند در آن رخنه کنند. فرق احزاب این دنوع کشور بیشتر با اجبارهای فنی تطابق دارد (لزوم تمرکز قدرت بعلت کارائی) تا بایک وضع اجتماعی. برعکس، در احزاب عوام کشورهای کم توسعه، تمایز اجتماعی میان اعضاء (حلقه درونی) و توده هواداران بسیار بزرگ است. اعضاء گروه

نخست، در سطح فکری و فنی جوامع پیشرفته‌اند و اعضاء گروه دوم هنوز از آن بسیار دور و به سطح جوامع باستانی نزدیک‌ترند. در این میان، ساخت احزاب بر ساخت عمومی این کشورها در مرحله کنونی تحولشان منعکس میشود.

بقیه دارد